

رباعی های سید مهدی موسوی



در خانه ی من، عصر غم انگیز بدی ست
در پشت بهارها چه پاییز بدی ست
از مهر و محبت شما می ترسم
ثابت شده است عاشقی چیز بدی ست!

باغی ست که باد سردسیری دیده
دوری ست که روزهای دیری دیده
یک خانه ی کوچک پر از آرامش مرگ
خوابی ست که دوره گرد پیری دیده

می دید شکست محض را چند سِری!

دیواری را مقابل بولدوزری!

تکثیر نشد، به زندگی پایان داد

آغاز حیات: اولین باکتری

من بودم و گریه هام پشتِ گوشِ

من بودم و جای خالی آغوشِ

سرما سرما سرما سرما

من بودم با بخاری خاموشِ

من بودم و از جنس نبودن هوسی
می گفتم نبایدست به فردا برسی
شاید برسم... ولی کجا؟ آه چرا؟!
بر تخت قطار گریه می کرد کسی

یک سمت تویی و عشق: مرگی ساده
یک سمت جهان به قتل من آماده!
می ترسم! مثل بچه گنجشکی که
در دست دو بچه ی شرور افتاده

دارد چشمی که نیست تر می گردد
یک شب که نیامده سحر می گردد
این نامه ی ننوشته اگر پست شود
مردی که نرفته است برمی گردد

با غم، با غم، با غم، با غم، با غم
هر روز زنی جدید را می بینم
هی می روم و دوباره باید برگشت
یک مترو هستم با مشتی آدم

آزادی شهر از حصارش پیداست
از کینه ی چوبه های دارش پیداست
فردای من و تو باز هم تاریک است
سالی که نکوست از بهارش پیداست

شب بود و ترافیک و غم سنگینی
شب بود و ترافیک و غم سنگینی
مردی خود را دو بار پایین انداخت
از روی پل هوایی غمگینی

می خواست بگوید که... [شب و گریه ی مرد]

می خواست بگوید که... [سکوتی از درد]

گفتند به ما که لال مادرزاد است

این قاصدکی که باد با خود آورد

در آتش و خون و دود برمی گردد

با چشمانی کبود برمی گردد

دارد دل بی گناه، دریا دریا

از بستر تو به رود برمی گردد

قائم شد و هیچ چیز بعد از تو ندید
از بازی بچگانه ات می ترسید
یک قلب که زیر پای گیجت افتاد
یک بادکنک که توی دستت ترکید

می گفت که با سایه ی خود در جنگم
می خواست که ثابت بکند از سنگم
از سنگم و سنگ ها مرا می فهمند
دلتنگم، از دوری تو دلتنگم

خورشید مردّد است، کمرنگ شده
هر چیز که دست می زنم سنگ شده
انگار که حال و روز دنیا خوش نیست
شاید که دلت برای من تنگ شده

«قدرت» بود و «مگل» در آغوش کسی!

پیروزی «عقل» در نبردِ عبثی

در فصل چهارم از تو خندید «دکارت»

تا اینکه کتاب خورد روی مگسی

از بوسه سرود با لبانی کمرنگ
از عشق که مرده در جهانی از سنگ
هر روز به دنبال رگی آبی بود
تنهایی محضِ دختری توی سرنگ!

دختر وسط دست سیاهی غش رفت
سیگار سیاوش شد و در آتش رفت
شب بود، چراغ ها که خاموش شدند
موشی آرام توی سوراخش رفت

نه عاشق من بود و مرا عاشق کرد
نه آینه شد... و پای میچم دق کرد
تنها شب نصفه کاره ی مردی بود
در زیر پتوی نازکی حق حق کرد

من قاتل بودم در دریاچه ی خون
تو مقتولی نشسته در پای جنون
سرگرمی کودکانِ قرنِ نفرت:
تصویر من و تو داخل تلویزیون!

سرباز نه کشت هیچ کس را و نه مُرد!

نه دل به شبِ گلوله و مرگ سپرد

تنها به بغل گرفت عکسی را... بعد

یک پارچه ی سفید را بالا برد

قالیچه ی ناتمام یک زن بردار
انبوه جنازه های دشمن بردار
ای آدم! فاتح تمام دنیا!
پایت را از روی سر من بردار

یک سال شد و یک شب دلخواه نداشت

شب بودم و آسمانتان ماه نداشت

از اینمه زندان تو، پیدا کردم

یک راهرو که به هیچ جا راه نداشت

قبری ست که از خانه ی من شیک تر است
دیوانگی اش قابل تبریک تر است
من مطمئنم که قاتلم خواهد بود
آن کس که به من از همه نزدیک تر است

هر گربه برای خویش شیری شده است!

هر بنده ی ناچیز، امیری شده است

این پروانه رفیق گل ها بوده

که طعمه ی عنکبوت پیری شده است

یک شاعر شاد رفت و غمگین آمد
سیگار کشید و بوی بنزین آمد
می گفت که کلّ قصّه ام بود همین:
فواره به اوج رفت و پایین آمد

ممتابی کوچکی به ممتابت برد
سیراب شدی و پیش قصابت برد
یک برّه، دو گوسفند، صدها برّه...
سرهای همه بریده شد... خوابت برد

تیغی بده تا از تو بمیرم خود را
می خواهمت و نمی پذیرم خود را
اما شب که به خانه برمی گردم
باید که در آغوش بگیرم خود را

ابری ست جهان... اگرچه بی بارانند
تنها سبب گریه ی گنجشکانند
دنیا نانی ست بین دمپایی ها!
رازی ست که کلّ سوسک ها می دانند

در کنج حیات پیش حوضی تنها
هی منتظرم، چرا؟ چرا؟ آه چرا؟!
شاید ببرد دل مرا او با خود
یا اینکه کلاغ قالب صابون را

من بودم و بی / قراری از ساعت ۷
خاموشی محض با چراغی بی نفت
یک مترو بودم با مشتی آدم
در بین ۲ ایستگاه در آمد و رفت

یک روز، الاغ کدخدای ده شد
یک قطره به آسمان پرید و مه شد
می خواست که اژدها شود بر سر کوه!
کرمی بودم که زیر کفشی له شد

شاید وسطِ شعله‌ی فندک باشد
شاید خوابِ دوتا عروسک باشد
مثلِ شمعی به گریه خواهم افتاد
تا اینکه تولدت مبارک باشد!

نه غمگینم، نه در وجودم شادی ست

نه محصورم، نه میل به آزادی ست

چرخیدن و چرخیدن تا... چرخیدن!

این شیوه ی آسیاب های بادی ست

جرمش گذر از عقل، فقط چند نخود

یا داشتنِ جنازه ای توی کمد!

بعد از ده سال حبس در زندانی

به زندانی بزرگتر وارد شد

مردی پشتِ درختِ هیزی می کرد
زن بود و نگاه بد به «تیزی» می کرد
گنجشک سرِ شاخه به بازی مشغول
ماهی در آب تخم ریزی می کرد

می بازم و می بازم و می ... بازی را
تا خسته کنم این دل ناراضی را
هر روز به دریای تو می اندازم
پوتین های سیاه سربازی را

در دریا احساس عطش سخت تر است
بودن با مِشْتی تَنْ لَشِ سخت تر است
دنیا سخت است، کار دنیا سخت است
اما دوری از همه اش سخت تر است

نه! ابریِ روزهای بد باز نشد
دلها مان با رمز و عدد باز نشد
با گریه فرستاد به کلّ دنیا
Emailی را که تا ابد باز نشد

دنیای ناهار با خورشتِ کوسه!
شب با سرعت، فلافل و سمبوسه!!
رسم است که با گریه به پایان برسد
خوابی که شروع می شود با بوسه

چرخیدی و چرخ خسته با ما لج شد

زیبایی تو به «نیستی» منتج شد!

موشی بودی که توی سوراخش رفت

میخی بودم که زیر چکش کج شد

از خوابیدن، به آخرین همخوابه

از نوشابه به شیشه ی نوشابه

از ماهیِ روسپیدِ دریایِ خزر

تا سرخ شدن میان ماهیتابه

مانده ست دو موی خسته بر شانه ی تو

از یک زن بی حواس در خانه ی تو!

یک زن مانده یواشکی گریه کند

مردی مانده هنوز دیوانه ی تو...

دل‌تنگ‌ترین آدمِ اینجا هستم
دل‌خسته‌ترین خسته‌ی دنیا هستم
من هستم و من هستم و من هستم و من
ای تنهایی! چقدر تنها هستم

می اندیشی به ساعتِ بیداری
به کفشت و رفتن از شب تکراری
می اندیشی به زیر باران رفتن»
- «سهراب! بخواب، ظاهراً تب داری!!»

شادی یادت رفت که غم یادت رفت!

قولی که ندادیم به هم یادت رفت!!

مانند عروسکی ته انباری

خوابی بودم که صبحدم یادت رفت

زن بود و صدای حقِ حقّی تکراری
مردی وسطِ هزار شبِ بیداری
پایان شبِ سیاه تاریکی بود
در پشتِ دری که باز شد، دیواری...

با چشم کسی اشاره به رفتن کرد
با گریه زنی پیرهنش را تن کرد
مردی وسطِ تخت، رگِ خود را زد
دستی لرزان، موبایل را روشن کرد

اما... شاید... اگر که... گرچه... لابد...

دنبال کسی بود فراتر، از خود

- «شاید خود او باشد... حتما خود اوست!»

مردی آمد... و از کنارش رد شد

دو راه مانده برایم اختیار کنم
دو راه: در بروم، یا که نه... فرار کنم
تو فرض کن که من از شهر زشتتان رفتم
خودم اگر بروم، با دلم چه کار کنم!؟

مرا دوباره شکستید، یادتان باشد

که انتقام بگیرم اگر زمان باشد

تَبَّرَ بِه دَسْتِ مَنِ خَسْتَه می‌زنید چرا؟!!

که خواست لانه‌ای برای پرندگان باشد؟!